

فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در فرهنگ جهان

اثر: دکتر منوچهر دانش‌پژوه

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۶۷ تا ۷۸)

چکیده:

فرهنگ ایرانی فرهنگی است که قرن‌ها تجربه دانش و خرد و سنت و آداب را پشت سر گذاشته است. مردم ایران در طول تاریخ میهن خویش که از قدیم‌ترین سابقه و دیرینه برخوردار است سازنده و حراست‌کننده فرهنگ خویش بوده‌اند و فرهنگ ایرانی نیز از قومیت و دوام ایران و ایرانی حفاظت کرده است چون ارزش و وجه تمایز هر قومی نسبت به دیگر اقوام به فرهنگ او وابسته است و فرهنگ والای ایرانی، او را در میان اقوام و ملل متمایز ساخته است. بسیاری از اقوام جهان با حمله و هجوم به سرزمین‌های دیگر، فرهنگ خود را به ساکنان آن نقاط ارائه و یا تحمیل کردند، اما تاریخ نشان می‌دهد که مهاجمانی که کشور ما را محل تاخت و تاز خود قرار دادند همچون یونانیان و مغولها، تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفتند.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، ثقافت، کولتور، تمدن، حکمت.

مقدمه:

پیش از آنکه به فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در فرهنگ جهان پردازیم، نخست معنا یا معانی فرهنگ را از نظر بگذرانیم:

در کتب لغت، فرهنگ را به علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی معنا کرده‌اند (رک: فرهنگ برهان قاطع) که این معانی، در واقع همه مزایای انسانی را در بر می‌گیرد، یعنی همه وجوه تمایز و برتری انسان نسبت به سایر موجودات و مخلوقات، در معانی «فرهنگ» جمع آمده است و انتخاب این واژه برای کتابی که مفهوم و معانی همه چیز و همه کس را در خود دارد یعنی کتاب «لغت» نیز دلیلی دیگر برای وسعت معانی فرهنگ است که در زبان فارسی به کتاب لغت نیز نام «فرهنگ» نهاده‌اند، کتابی که از هر چه در عالم هستی است، در او تعریف و نشانی هست.

گسترده‌گی معنای فرهنگ آن چنان است که محققان، دوپست تا سیصد تعریف برای فرهنگ نوشته‌اند و حتی کتابهایی مستقل در تعریف و توصیف «فرهنگ» تألیف شده است. (رک: زمینه‌ی فرهنگ‌شناسی تألیف دکتر محمود روح الامینی + تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ داریوش آشوری + درباره فرهنگ، تی. اس. الیوت، ترجمه حمید شاهرخ + در قلمرو فرهنگ، جلال ستاری و...)

تعدد تعاریف فرهنگ موجب شده است که آن تعاریف را با توجه به مفاهیم متعدد آن به تعاریف تشریحی، تاریخی، هنجاری، روان‌شناختی، ساختی، تکوینی تقسیم کنند (تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، داریوش آشوری).

یکی از محققان درباره فرهنگ، در تعریف و تبیین فرهنگ معتقد است که: «فرهنگ از نظر عامه مردم به معنی موفقیت هنری و فکری متعالی است و توسعه علم و هنر و ادبیات و فلسفه، بیانگر نبوغ یک ملت است، ولی از نظر جامعه‌شناسان

و مردم شناسان، فرهنگ علاوه بر همه اینها، شامل تمامی چیزهایی است که فرد، به عنوان یک عضو از جامعه کسب می‌کند، یعنی همه عادات و اعمالی که فرد از راه تجربه و سنت آموخته است به انضمام تمام اشیاء مادی که توسط گروه، تولید می‌شود و آنچه را که می‌تواند در آثار هنری و مطالعات علمی متجلی دید، به علاوه در آنچه می‌خوریم و می‌آشامیم و می‌پوشیم؛ در انواع خانه‌هایی که بنا می‌کنیم، در روابطمان با اعضاء خانواده خود و با سایر افراد جامعه، در نظام ارزشی جامعه، در آنچه می‌آموزیم، در تصورمان از خوب و بد، در آرزوهایمان، در نظر گاهمان نسبت به جوامع و در بسیاری چیزهای دیگر تجلیات فرهنگ مشهود است. (اتوکلابن برگ، زمینه فرهنگ‌شناسی، ص ۱۷)

واژه اروپایی معادل فرهنگ، «کولتور» است که این لغت در اصل به معنای کشت و کار و پرورش بوده و نخستین بار در زبان آلمانی به معنایی که امروزه شناخته شده به کار رفته است. معادل عربی فرهنگ و کولتور، لغت «ثقافة» است.

گسترده‌گی معنای «فرهنگ» موجب شده است که بعضی محققان، داشتن فرهنگ را به معنای وسیع آن به جامعه نسبت دهند نه به فرد، چون فرهنگ فقط علم یا هنر، یا اخلاق یا دیگر معانی آن به تنهایی نیست که همه مفاهیم آن در وجود یک دانشمند، هنرمند یا یک انسان نیک کردار و یا فرهیخته جستجو شود. و حتی شخص نوآور و مبدع و مبتکر و مخترع نیز که در یک علم و در یکی از موارد فرهنگ، صاحب نظر و صاحب ابداع می‌شود، دارنده تمام مفاهیم فرهنگ نیست که بتوان فرهنگ را به معنای وسیع آن در وجود او و در دانش یا کردار او جستجو کرد. به همین سبب تی. اس الیوت نویسنده مشهور در کتاب «درباره فرهنگ» می‌گوید: «ما نباید فرهنگ را در یک فرد یا یک گروه جستجو کنیم، بل که فرهنگ را باید در الگوی جامعه به صورت یک کل جستجو کرد.» او می‌گوید: «یک هنرمند، از هر درجه‌یی، حتی هنرمندی بسیار بزرگ، فقط به صرف هنرمند بودن، یک انسان با فرهنگ

محسوب نمی شود.» (درباره فرهنگ، تی. اس الیوت، ترجمه حمید شاهرخ، ص ۲۲).

بنابراین، در تشکیل فرهنگ، همه افراد جامعه شرکت دارند و سهم‌اند و برای توسعه آن هم، باید همه مردم شرکت داشته باشند و بنابراین اصل است که «آندره مالرو» نویسنده و متفکر فرانسوی و وزیر فرهنگ فرانسه در عهد دوگل، و فرضیه پرداز بزرگ در قلمرو فرهنگ، درباره توسعه فرهنگی معتقد است که: «راه توسعه فرهنگ، همگانی کردن فرهنگ است و این همگانی کردن برای از بین بردن نابرابری‌های فرهنگی که ریشه در مقتضیات اقتصادی و اجتماعی مردم دارد نه تنها لازم است و واجب، بل که تنها وسیله گردآوردن همه طبقات، در زیر لوا و پرچم و تحکیم و تقویت همبستگی ملی است» (ری: در قلمرو فرهنگ، جلال ستاری، ص ۱۳).

بدین ترتیب، همانگونه که پیدایی مفاهیم فرهنگ، در جوامع تحقق یافته، تکمیل یا تکامل فرهنگ و موارد و شقوق آن نیز در جامعه صورت پذیر است. ازین رو دانایان و دانشمندان هر اجتماع، به تنهایی قادر به اصلاح فرهنگ یک جامعه نیستند و یا بهتر بگوییم وظیفه آنان، چنین وظیفه‌یی نیست، بل که وظیفه اهل دانش و فضیلت، اصلاح اهل جامعه است که آنان را به تعالی فرهنگ جامعه خویش وادارند و همانگونه که معلم به افراد تحت تعلیم خود، دانش و علم می‌آموزد، مصلحان جامعه، دیگر مصادیق و موارد فرهنگ را - که یکی از آن موارد، علم و دانش است - به دیگران بیاموزند و آنان را به راه اصلاح فرهنگ راهبر شوند.

بدیهی است که هر آگاهی دهنده‌یی در حدّ توان یا تبخّر و تخصّص خود می‌تواند در تعالی یکی از موارد فرهنگ یا چند مورد آن راهنمایی کند. همانگونه که هر معلم می‌تواند یک یا چند علم را بیاموزد، آموزنده فرهنگ نیز نمی‌تواند در همه شاخه‌های فرهنگ راهنما باشد.

علم و عقل، مهمترین مفاهیم فرهنگند که در تعاریف پژوهندگان در فرهنگ نیز این دو در صدر مفاهیم فرهنگ قرار گرفته است.

هدایت کننده علم، معلمان و دانشمندان و هادیان خرد و حکیمان‌اند. عقل را هم باید هدایت کرد (نام یکی از آثار فیلسوف مشهور، دکارت - گفتار در روش راه بردن عقل است)، ناگفته آشکار است جایی که عقل را هم می‌توان راهبری و هدایت کرد، هدایت مردمان در آداب و سنن و روشهایی معتاد آنها، چه خوب و چه بد امکان‌پذیر است.

رابطه فرهنگ و تمدن

گفتیم که فرهنگ در معنای وسیع آن، شامل علم نیز هست. حال باید توجه کرد که سازنده اصلی تمدن، علم افرادی است که در شهر یا «مدینه» گرد آمده‌اند و شهرنشینی یا «تمدن» را پدید آورده‌اند. بدیهی است که تمدن یا شهرنشینی فقط به معنای گردآمدن یک عده انسان در یک مکان نیست، زیرا قبایل وحشی هم - که دور از تمدن خوانده می‌شوند - به هر صورت و حال در جا و مکانی دور هم جمع آمده‌اند، اما علم بر وجود و زندگی آنان مسلط نیست و چون علم، بخشی از فرهنگ است، اقوام وحشی، دارای فرهنگ به معنای وسیع آن نیستند و در واقع می‌توان گفت تمدن و فرهنگ از هم جدا نیستند و این نکته‌ی است که دکتر ذبیح الله صفا بدان اشاره می‌کند که: «فرهنگ و تمدن یک ملت، انفکاک‌پذیر و قابل تجزیه نیست، زیرا منبعث از معنویت و روح یک ملت است و عوامل گوناگون فرهنگ و تمدن با هم رشد می‌کنند و همه آنها به یکدیگر نیروی تکامل و بقا می‌دهند.» (دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات هیرمند، ص ۸).

فرهنگ یک قوم که علم و تمدن شاخه‌هایی از آن هستند به سبب وسعت محتوا و برخورد بعضی مفاهیم آن - نظیر آداب و عادات و رسوم قومی - با فرهنگ اقوام دیگر، دیرتر از علم و تمدن و یا کمتر از آنها در دیگر ملل تأثیر می‌گذارد، زیرا عوامل

علم و تمدن، مخصوصاً اگر ابداع تازه علمی و اختراع و اکتشافی باشد، با آگاهی‌های پیشین اقوام مختلف در تناقض و ضدیت نیست و اگر هم باشد، نیازهای افراد بشر به پدیده‌های علمی موجب می‌شود که با کشفیات علمی از در مخالفت برنیابند مثلاً هر انسانی اعم از متمدن یا وحشی، بیمار می‌شود و برای بهبود بیماری به طبیب و دارو نیازمند است. و بدین جهت در درمان خویش اگر داروی سنتی از او دفع درد نکند تجویز داروی جدید را می‌پذیرد و این موضوع حتی در قبایل وحشی سیاه پوست و سرخ پوست دیده شده است که طبیب و داروی ناآشنا و غریب را پذیرفته‌اند.

بنابراین، علم جهان شمول است، اما شاخه‌های دیگر فرهنگ این چنین نیست، لازمه گسترش فرهنگ و نفوذ فرهنگ یک قوم در اقوام دیگر آن است که اولاً صاحبان آن فرهنگ خود به اصالت آن معتقد باشند و چنین فرهنگی طبعاً حاصل سالها بلکه قرن‌ها ممارست در بخشهای مختلف آن است که مایه‌دار و مستحکم شده باشد. ثانیاً صاحبان فرهنگ، در حفظ و ترویج فرهنگی که به اصالت آن معتقدند مصمم و کوشا باشند. پس از این مقدمات، فرهنگ دیرین ایرانیان که نمونه بارزی از اصالت و استواری فرهنگ است به عنوان بهترین شاهد و نمونه در نظر مجسم می‌شود.

فرهنگ ایرانی، فرهنگی است که قرن‌ها دانش و خرد و سنت و آداب را در خود گردآورده از هر باغی، خوش رنگ و بوترین گلها چیده و دسته‌گلی دماغ پرور که از خرمن صد گیاه بهتر است فراهم آورده. فرهنگ ایران، فرهنگی یک روزه و یک ساله نیست، فرهنگی است که قرن‌ها ساکنان این مرز و بوم در پدید آوردن آن سهیم بوده‌اند و آن را حراست کرده‌اند و متقابلاً فرهنگ ایران نیز در فراز و نشیب‌های تاریخ از مردم این سرزمین حمایت کرده است و همچون سدی استوار و استوارتر از سد سکندر و دیوار چین - که هر دو آسیب پذیرفتند - در برابر اقوام و قبایل مهاجم

ایستادگی کرده و در نتیجه این تصوّر را برای ایرانی به تصدیق رسانده که مهمترین عاملی که ضامن بقای ایران و ایرانی شده فرهنگ ایران است.

در تاریخ اقوام و ملل جهان می‌بینیم که همه اقوام جهان، فرهنگ خود را به اقوام مغلوب مورد هجوم تحمیل می‌کرده‌اند، ایرانیان با آنکه بیش از اکثر اقوام و ملل جهان مورد تهاجم واقع شدند، هم حملات اسکندر از مغرب زمین و هم ایلغار مغول را از مشرق تحمّل کردند، اما فرهنگ آنان را بالاجبار نپذیرفتند، بل که آن قسمتهایی را که با عقل و ادراک خود موجه تشخیص دادند اقتباس کردند، مواردی که با فرهنگ اصیل ایرانی در تضاد نبود و گاه مکمل آن شمرده می‌شد پس از پذیرفتن در کمال آن کوشیدند؛ چنانکه فلسفه یونان را آموختند و بر آن افزودند و معماری آنان را به ظرافتهای هنر خویش آراستند.

از این فراتر آنست که ایرانیان نه فقط پذیرای بی چون و چرای فرهنگ اقوام غالب نشدند بلکه آنان را در برابر فرهنگ دیرپای خود به تسلیم واداشتند. اقوام درگیر با ایرانیان، هم آنان که مورد غلبه ایران واقع شدند نظیر مردم هند که سلطان محمود غزنوی بر آنان چیره شد فرهنگ ایران را پذیرا شدند و حتی به داشتن آن افتخار کردند و هم اقوام مهاجم نظیر مغول و اعقاب آنان - که از فرهنگ و تمدن بی بهره بودند - از فرهنگ ایرانی بهره‌ها گرفتند.

ایرانیان شاید بیش از همه اقوام و ملل، در طول تاریخ طولانی خود مورد هجوم قبایل و ملل دیگر واقع شده‌اند، اما اگر ثروت‌های مادی خود را در حملات بیگانگان از دست دادند و اگر سرمایه‌های علمی نظیر کتابخانه‌ها و رصدخانه‌های آنان نابود گشت اما فرهنگ آنان از دست نرفت چرا که این سرمایه، درونی و معنوی بود و خارج از وجود ایرانی نبود که به غارت برود. این فرهنگ نه تنها از بین نرفت بلکه در مهاجمان اثر گذاشت.

یکی از حمله‌های قدیم به ایران، حمله اسکندر بود. گفته‌اند ایرانیان در مردم

یونان که از اقوام پیشرفته جهان آن روز بودند، تأثیر فرهنگی و علمی گذاشتند. به طوری که می‌گویند فیثاغورث حکیم یونانی از مکتب مِغ‌های مجوسی بهره‌ها گرفت. او به بابل رفت تا از زردشت درس بگیرد (رک: فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگهای دیگر، آذرتاش آذرنوش، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴، ص ۵).

همچنین گفته‌اند افلاطون نیز از علوم ایرانی بهره گرفته است. نوشته‌اند «ادوکس» در آکادمی یونان حضور می‌یافت و بسیاری از علوم ایرانی را به افلاطون و شاگردان او می‌آموخت.

افلاطون در رساله فدروس، داریوش را از قانون‌گذاران بزرگ جهان شمرده و در کتاب نوامیس، سیاست مُلک داری کوروش و قوانین داریوش را ستوده است. افلاطون در تقسیم جامعه به طبقات سه‌گانه و قرار دادن حاکم حکیم در رأس جامعه، بی شک به سازمان‌های دولتی و اجتماعی ایرانی نظر داشته است (همان، ص ۶).

ایرانیان نه فقط بر دانش و حکمت یونان - که خاستگاه حکمت و فلسفه بود - تأثیر گذاشتند بل که در آداب زندگانی و وسائل معاش و ابزار و آلات خوان و سفره و تهیه غذا و شناختن وسائل رفاه از ایرانیان که در خوب و خوش زیستن سابقه‌ی دیرین داشتند، شیوه زندگی بهتر را فراگرفتند.

نویسنده «سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان» می‌گوید هنگامی که یونانی‌ها با ایرانیان و تمدن درخشان آن تماس حاصل کردند، بسیار از نظر سطح زندگی و تجمل و شکوه از ایرانیان عقب بودند. اینها در برخورد با ایرانیان چیزها آموختند.... (سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان، عبدالحمید نیرنوری، ص ۶۱۸)

بعضی محققان بر این گمانند که سوزاندن کتابخانه‌های ایران به دست یونانیان بدین منظور بوده است که معلوم نشود بسیاری از علوم آنان میراث شرق و ایران

بوده است که با خود به یونان بردند. (همان، ص ۶۲۰).

این نکته را هم باید در نظر داشت که از بین رفتن کتابها و کتابخانه‌های ایران در حملات اسکندر و اعراب و مغول، موجب شد که ایرانیان به سبب آنکه منابع مکتوب فرهنگ و تمدن خود را از دست دادند ناچار شدند برای تحقیق و پژوهش در تاریخ و فرهنگ و تمدن خود به منابع یونانی دست یازند و تاریخ جنگهای خود و حتی جنگهای ایران و یونان را از کتب یونانی اقتباس کنند و ناگفته پیداست که مورخان یونانی در ثبت و ضبط وقایع نبردها، هیچگاه قلم را به زیان وطن خویش نگردانده‌اند.

درباره تأثیر ایرانیان و فرهنگ آنان بر یونانیان در کتب متعددی سخن گفته شده است که در نوشته‌های دکتر گیرشمن فرانسوی و ریچارد. ن. فرای و نظایر آنان فراوان دیده می‌شود.

پس از تأثیر ایرانیان بر یونانیان مهاجم، باید از نفوذ فرهنگ ایران در اعراب نیز یاد کرد. بهره‌مندی عربها از ایران و ایرانیان به مراتب از استفاده یونانیان بیشتر بود. اعراب هنگامی به ایران هجوم آوردند که با دوران جاهلیت خود یعنی دوران پیش از ظهور اسلام چند سالی بیشتر فاصله نداشتند و آداب و عادات جاهلی - که اسلام به مبارزه با آن برخاست - از اقوام عرب ریشه کن نشده بود. علاوه بر آن در راه تبدیل زندگی قبیله‌یی خود به شهرنشینی، به ایرانیان که نزدیکترین همسایه و متمدن‌ترین آنان بودند نیاز فراوان داشتند، در نتیجه بسیاری از آداب زندگی و معاش و تهیه وسایل زندگانی و آداب مملکت‌داری و تدبیر و سیاست را از ایرانیان آموختند. علوم آنان بوسیله ایرانیان مدون شد و حتی در دانشهای مخصوص زبان عربی همچون صرف و نحو و علوم بلاغی، ایرانیان سهم عمده را در تدوین کتب آنان به عهده گرفتند.

از بین رفتن کتب ایران قدیم و رواج زبان عربی در مجامع علمی ایرانیان، موجب

شد که همه کتب علوم ایرانیان قرنهای متمادی به زبان عربی نوشته شود و گنجینه علم و ادب عرب زبانان غنی شود.

هجوم بزرگ دیگری که تاریخ شاهد آن است، حمله مغول و تیموریان در قرن هفتم و هشتم هجری می باشد.

با آنکه بسیدادگری و خونریزی مغولان، ضرب المثل بی رحمی ها و ویرانگری هاست اما جای شگفتی است که بر خلاف تصور، تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانیان بر آن قبایل که به شیوه صحراگردی که با تمدن و شهرنشینی مابینت دارد خو گرفته بودند، کمتر از دیگر مهاجمان نبود بلکه در مواردی آنان بیش از یونانیان از ایران و ایرانی بهره های علمی و فرهنگی برگرفتند.

آنان که از شهر تنفر داشتند، جاذبه هنری شهرهای ایران چنان مجذوبشان کرده که به ساختن شهرهایی نظیر شیراز در سرزمین خود پرداختند و هنرمندان ایرانی را برای آن بناها به دیار خود بردند.

مغولانی که در حمله ها و یورشهای نخستین خود بزرگانی چون فریدالدین عطار نیشابوری را از دم تیغ می گذرانیدند و موجب مهاجرت نامورانی همچون نجم الدین رازی و بهاءالدین ولد و فرزند او مولانا جلال الدین بلخی می شدند، پس از آنکه ایران را تصرف کردند و تمدن ایران و ایرانی را از نزدیک دیدند چنان مسحور شدند که امیر تیمور، جهانگشایی که هنر او قتل و ویرانی بود به شدت تحت تأثیر هنر و فرهنگ ایرانی قرار گرفت و به روایت نویسنده کتاب انیس الناس - از متون قرن نهم هجری - وقتی به شیراز رسید به ملاقات حافظ شیرازی رفت و با او به گفتگو نشست.

پژوهندگان غیر ایرانی در باره تأثیر فرهنگ و ادب و زبان فارسی بر مغولان سخنها گفته اند که به چند جمله از آنان اکتفا می کنیم:

در کتاب تاریخ فتوحات مغول در باره تأثیر زبان فارسی بر مغولان آمده است که:

«زبان فارسی به عنوان زبان همبستگی مسلمانان شرق دجله، جای زبان عربی را گرفت، هنرها و علوم ستاره‌شناسی ترقی کرد» (تاریخ فتوحات مغول، ج. ج، ساندرز، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۱۴۳) و درباره تأثیر هنرهای ایران بر مغولها می‌گوید: «مغولان در نتیجه تنها هشتاد سال اشغال ایران، آثاری جاویدان بر جای نهادند» (همان) در کتاب تمدن ایرانی نیز نوشته‌اند: «با روی کار آمدن غازان خان، سلسله مغول در ایران، کاملاً در تمدن ایرانی مستهلک گردید.» (تمدن ایرانی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۲۹۰)

نتیجه:

فرهنگ ایرانی فرهنگی است که از قدیم‌ترین فرهنگ‌های جهان است در همه اقوام و ملل یا حتی ملل متمدن، تأثیر گذاشت و با آنکه فرهنگ هر قوم به همان قوم اختصاص دارد فرهنگ ایران مانند تمدنیش در ساختن فرهنگ دیگر اقوام مؤثر واقع شد.

منابع:

- ۱- تاریخ فتوحات مغول، ج. ج، ساندرز، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش.
- ۲- تعریفها و مفهوم فرهنگ، تألیف و ترجمه داریوش آشوری، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷ ش.
- ۳- تمدن ایرانی، تألیف چند تن از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ش.
- ۴- درباره فرهنگ، تی. اس. الیت، ترجمه حمید شاهرخ، نشر مرکز، ۱۳۶۹ ش.
- ۵- در قلمرو فرهنگ، جلال ستاری، نشر ویس، ۱۳۶۶ ش.
- ۶- دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۵ ش.
- ۷- زمینه فرهنگ‌شناسی، دکتر محمود روح الامینی، انتشارات عطار، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.
- ۸- سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان، جلد اول و دوم، عبدالحمید نیر نوری، انجمن آثار و

مفاخر فرهنگی، ۷۷-۱۳۶۸ ش.

۹- فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگهای دیگر، آذرتاش آذرنوش، مرکز مطالعات فرهنگی

شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ش.

۱۰- فرهنگ برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی با حواشی دکتر محمد معین، انتشارات

امیر کبیر، ۱۳۵۷ ش.